

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم
اجمعين.

دو شنبه ۹۵/۶/۲۹ (جلسه ۱۱۸)

کلام در این بود که آیا در ماده ی امر معنایش طلب از عالی است؟ یا طلب از عالی نیست بلکه طلب
مستعلی است؟ یعنی طلب عالی من الدانی مصداق امر است او طلب المستعلی؟ کلام در این بود که آیا
این بحث ثمره دارد یا ندارد؟

ثمره ای که برایش ذکر کرده اند این است که اگر گفتیم امر والدین، لزوم اطاعت دارد. واجب الاطاعه
است. اگر کسی گفت در امر، علو معتبر است اگر پدری خاضعانه گفت درس بخوان، مصداق امر است
و باید اطاعت شود. اگر گفتیم امر طلب المستعلی است نه طلب عالی، اگر پدری خفض جناح کرد، با
خشوع گفت که پسر جان خواهش می کنم درس بخوان، این بگوید من دیگر درس نمی خوانم، چرا؟
چون امر به این صدق نمی کند و خداوند سبحان هم فرموده امر والدین را اطاعت کن. این که امر
نیست چون امر یعنی طلب المستعلی.

این ثمره دو اشکال دارد: یک اشکال این است که اولاً ما در روایتی، آنطور که در ذهن ماست نداریم
که اطع امرهما، وجوب اطاعت والدین، دلیلش در نهج البلاغه است و آن هم دارد اطعهما، نه اطع
امرهما. لذا این کلمه امر اصلاً در دلیل وارد نشده.

نکته ی دوم این است که بر فرض که کلمه ی امر باشد مسلم است که به مناسبت حکم و موضوع، این
امر والدین که واجب الاتباع است به خاطر آن حقی که به گردن اولاد دارند و علو و مرتبه ای که به
گردن اولاد دارند است. دینی که سفارش نموده به خشوع و تذلل و خفض جناح حتی نسبت به پیغمبر

گرامی اسلام صل الله علیه و آله و لعنة الله على اعدائهم اجمعين که اول مخلوق عالم است، به او هم دستور داده که وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بعد بگوئیم باید پدر و مادر با تکبر و استعلاء بگویند درس بخوان. خوب این مناسب حکم و موضوع و این نکته ای که عرض کردم نیست. ممکن است کسی جواب بدهد بگوید شما گفتید کلمه ی امر در روایت وارد نشده. اطعهما یک تقدیر دارد. تقدیرش چیست؟ اطع طلبهما؟ میگوئیم از کجا؟ شاید باشد اطع امرهما. قدر متیقن از این تقدیر امر است، بله محتمل است که طلب باشد ولی این دلیل می خواهد. حداقل مجمل است و قدر متقینش امر است لذا این ثمره معنا دارد چون در جائی که امر صدق نمی کند رفع ما لا يعلمون جاری می شود

این اشکال درست است اما من فعلا در مقام وجوب اطاعت والدین نیستم که کسی اشکال کند. یک جمله ای اشاره عرض می کنم. دلیل وجوب اطاعت والدین، اطعهما در نهج البلاغه وارد شده و مرحوم شیخنا الاستاذ و آقای خوئی می فرمودند که نهج البلاغه سند ندارد اما معنایش این نیست که این نهج البلاغه از مولانا امیر المومنین علیه السلام نیست. نه. این متواتر است. اما این که بالخصوص همه ی الفاظی که در نهج البلاغه وارد شده من جمله و اما الوالدان فاطعهما، در نهج البلاغه وارد شده باشد اشکال می کردند و می فرمودند اطاعت والدین واجب نیست. بله عاق والدین حرام است ولی اطاعت والدین واجب نیست.

سوال: در روایت دارد وَ إِنِ أَمْرَاكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَ مَالِكَ فَافْعَلْ.

جواب: ذیلش نیز دارد فَإِنْ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ. ما که نمی خواستیم در این بحث وارد شویم. اما این روایت به قول فقها دو ایراد دارد. یکی این که سند ندارد. دو این که قابل اخذ نیست. یعنی اگر پدری بگوید همه ی اموالت را به من ببخش، و زنت را هم رها کن، فافعل فان ذلک من الایمان؟ به قول

شیخنا الاستاذ این روایت قابل اخذ نیست. لذا مقصود این است که انسان در مقابل پدر و مادرش طوری باشد که در این حد که انت و مالک لایبک.

سوال:

جواب: مرحوم آقای خوئی هم دارد: تارتا پدر و مادر امر می کند منتها این پدر و مادر یک حالتی دارند که اگر به حرف ایشان گوش ندهی، اذیت می شوند زجر می کشند. بله این امر را باید اطاعت کرد چون این مصداق عاق والدین است. عاق یعنی کاری کنی که او ناراحت شود اذیت شود. اما اگر پدر و مادری هست که اولاد به حرفش بکنند یا نه، اذیت نمی شود. به همین جهت اگر از مثل مرحوم آقای خوئی یا شیخنا الاستاذ یا فحول کسی سوال می کرد که مادرم می گوید قم نرو درس بخوان، چکار کنم؟ می فرموند اگر به حرفش نکنی اذیت می شود و وابسته به تو هست که اذیت می شود این مصداق آزار است و عاق است. اما اگر می گوید نرو که اینجا باشی تا کارهایش را انجام دهی ولی اگر هم رفتی هیچ اذیت نمی شود اشکال ندارد.

اما نکته ی دوم که به مناسبت حکم و موضوع هم غلط است که بعضی ها گفته اند. چون قطعا کسانی که می گویند مستعلی باید باشد، مراد از استعلا تکبر نیست مراد از این استعلاء در واقع همان معنایی که مرحوم آقای ایروانی کرده است یعنی به عنوان این که ید علیا است حرف می زند. ید علیا غیر از تکبر است چون تکبر از غیر خداوند سبحان پسندیده نیست. این که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، یعنی ائمه باید با تکبر امر کنند؟ تکبر که برای ایشان زیننده نیست. بلکه یعنی به عنوان مولویت یعنی یک حقی برای خود می بیند که باید او رعایت کند. پس اگر به اجیری که می گوید این دیوار را خراب کن، بگویند تو تکبر داری! استعلا به آن معنا حرف درستی است یعنی پدر و مادر در

صورتی امرشان واجب الاطاع است که از ناحیه مولویت امر کنند ولی اگر به این عنوان که نصیحت می کند، امر صدق نمی کند.

یک جمله هم آشیخ حسین حلی دارد که ظاهراً ایشان نظر دارد به آقای ایروانی. آقای ایروانی فرمود آن طلبی که از عالی صادر شود و منشأش علو و مولویتش باشد امر است لذا فرمود امر استحبابی نداریم. مرحوم آشیخ حسین حلی می فرماید طلب عالی، ولو منشأش مولویتش نباشد، اعمال مولویت نکند، همینقدر که طلب کرد ولو طلبش ارشادی باشد مصداق امر است لذا می گویند امر چند قسم است، امر ارشادی، امر نفسی، امر طریقی، امر غیری، امر شرطی. اینها صدق امر می کند.

ظاهراً فرمایش مرحوم آشیخ حسین حلی هم تمام نیست چون وقتی کسی می گوید پسر جان درس بخوان و الا طلبه ی بی فائده ای می شود که هم خودت را اذیت می کنی و هم دیگران را و می شود انگل اجتماع، این امر است؟ این نصیحت است. همانی که مرحوم آقای ایروانی فرموده از بقیه سر است.

مختار ما هم همان است ولی یک توضیحی می دهیم. عرض ما این است که در صدق امر، استعلاء معتبر است علو اصلاً معتبر نیست. امر معنایش تحتّم است. آخوند می فرماید به طلب دانی یا مساوی، امر صدق نمی کند. تقبیح هم بر آن استعلاء است. جناب آخوند! این که شما می فرمایید خلاف ارتکاز است. اگر یک بزرگی به شخصی بفرماید باید حتماً این کار را بکنی، امر است اما اگر فرد دانی به آن بزرگ بگوید باید فلان کار را بکنی، می گوید تو که هستی که امر می کنی؟ بگوییم که این امر به لحاظ اعتقادش است. مجازی است. خوب استعمال مجازی با استعمال حقیقی تشخیص به ید عرف است عرف همانطور که بدون مؤونه به امر عالی امر میگوید به امر دانی هم امر می گوید. امر یک کلمه است تحتّم و الزام است و این که آقای ایروانی فرموده امر استحبابی نداریم، خیلی عالی

فرموده. ما امر استحبابی نداریم. لذا اگر پدر می گوید نان بخر، فرزند می گوید حتما بخرم؟ جواب می دهد نه لزومی ندارد ولی بخری بهتره. بعد بگوید تو مخالف امر پدرت کردی، جواب می دهد پدرم اصلا امر نکرد. نه این که امر کرد ولی طلبش استحبابی بود. امر صد در صدر تحتم و الزام درش هست. بله قاعدتا کسی که تحتم و الزام می کند، یک استعلایی برای خودش قائل است. اما آن استعلا تکبر نیست بلکه حق مولویتی است که برای خودش قائل است ولو این که این حق را به ناحق برای خودش قائل است مثل مأمور دولتی که یقه مجتهدی را می گیرد می گوید باید فلان کار را بکنی. قانون است و باید مطیع مجری قانون باشی یعنی برای خودش حق مولویتی می بیند.

هذا تمام الکلام نسبت به جهت ثانیه

جهت ثالثه این است که مرحوم آخوند می فرماید لا یبعد که بگوییم ماده ی امر حقیقت است در وجوب. در این جهت هم تنقیح بحث یتم برسم امور. امر اول بیان فرمایش آخوند است. مرحوم آخوند کلامشان مشتمل بر سه یا چهار نکته است. نکته اولی مدعای ایشان است که ماده ی امر دال بر وجوب است بالدلالة الوضعية. نکته دوم دلیل مرحوم آخوند و مؤیداتی که ذکر فرموده. چهار مؤید ذکر می کند و یک دلیل و بعد وارد نکته سوم می شود.

اما دلیل ایشان این است که می فرماید لانسباقه منه عند اطلاقه یعنی اگر کسی لفظ امر را بگوید و هیچ قرینه ای همراهش نیاورد لو خلی و طبعه، از آن وجوب تبادر می کند و تبادر هم علامت حقیقت است. مؤیداتش یکی این آیه شریفه است که فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ، باید حذر کنند آنهایی که مخالفت امر خداوند سبحان می کنند. اگر امر دال بر وجوب نباشد، برای چه حذر کنند؟ اگر امر، معنایش استحباب است یا جامع بین وجوب و استحباب است، حذر ندارد خوب مستحب را انجام نمی دهد. این که حذر دارد یعنی عقاب دارد و باید بترسد یعنی امر دال بر وجوب است.

ممکن است کسی بگوید اگر این آیه شریفه دال بر وجوب است پس چرا آخوند فرموده «یؤید»؟ می فرمود و یشهد، ویدل.

وجه تأیید، مرحوم آقای ایروانی سه وجه برای این که استدلال به آیه تمام نیست، لذا یؤید ذکر فرموده بیان کرده.

وجه اول این است که این آیه به قرینه ی حذر معلوم می شود که مراد استعمالیش یا مراد جدیش، وجوب است اما لفظ در وجوب استعمال شده از کجا؟

کسی بگوید که یعنی چه مراد استعمالی یا جدی، وجوب است و از آن طرف معلوم نباشد که لفظ امر در وجوب استعمال نشده باشد؟ اگر لفظ امر در وجوب استعمال نشده چطور می فرماید مراد استعمالی وجوب است؟ جوابش این است که منافات ندارد. اگر شارع بفرماید اکرم العالم العادل، مراد استعمالی، عالم عادل است اما معنایش این نیست که عالم یا عادل استعمال شده باشند در عالم عادل و الا می شود مجاز.

سوال: مراد استعمالی از لفظ عالم، عالم و از لفظ عادل، عادل است، پس مراد استعمالی هم عین مستعمل فیه است.

جواب: در اینجا می گوئیم امر در معنای جامع طلب استعمال شده، وجوب به تعدد دال و مدلول است. در اکرم العالم العادل دال دیگرش عادل بود، اینجا دال دیگرش چیست؟ دال دیگرش لفظی نیست بلکه معنوی است مثل مقدمات حکمت است. به قرینه حذر است. حذر دال دیگر است. این اولاً.

ثانیاً قبول کردیم که امر استعمال شده در طلب وجوبی. استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. بحث ما این است که آیا معنای امر حقیقتاً طلب وجوبی هست یا نه؟ بله اگر کسی ادعا کند که لفظ امر در

و جوب استعمال نشده آن وقت می شود آیه را به عنوان نقض مطرح کرد. در اشکال اول امر اصلا در جوب استعمال نشده . اشکال دوم این است که امر در معنای وجوب استعمال شده منتها استعمال اعم از حقیقت و مجاز است.

اشکال سومی که مرحوم آقای ایروانی کرده این است که می فرماید مقصود از امر، کدام امر است؟ شاید مقصود، صیغه های افعال باشد مثل ارکعوا یا اسجدوا یا ذروا البیع ... از کجا که مقصود ماده ی امر است؟

بعد این اشکال را برمی گرداند می فرماید اللهم الا ان یقال که آیه اطلاق دارد یعنی کسانی که مخالف امر می کنند، هر امری، اطلاقش هم صیغه ی افعال را می گیرد و هم ماده ی امر را. لذا به اطلاقش دلالت می کند که مقصود از این امر، امر وجوبی است.

خوب آقای آخوند! اگر استدلال به این آیه شریفه سه اشکال دارد پس یؤید چیست؟ مثلا شخصی به شخصی بگوید زکاة بده چون آیه می فرماید و لله حج البیت من استطاع الیه سبیلا بعد بگوید دلالت نیست بلکه یؤید. یعنی چه یؤید؟ این یخرّب.

هیچ کس را نگفته که چرا فرموده یؤید. آقای ایروانی این طرفش را این طور توضیح می دهد که اگر در آیه شریفه مقصود این نبود که طلب وجوبی است می فرمود فلیحذر الذین یخالفون عن طلبه. آیه که بی خودی لفظ طلب را بر نمی دارد لفظ امر بگذارد. این یک نکته ای دارد. این نکته موجب می شود که آخوند بفرماید یؤید. پس چرا یؤید؟ به خاطر عدول از لفظ طلب به ذکر لفظ امر.

این توضیح کفایه است. اما این که کفایه درست می فرماید یا نه بحث دیگری است.

اما من یک اشاره می کنم، بعضی از کلمات هست که در فرمایشات فقها و اصولیین پر است اما هیچ کس نمی فهمد چه می گوید. یکی کلمه اطمینان است. می گویند یقین داری؟ می گوید نه اطمینان

دارم. همه هم نوشتند که اطمینان حجت است. ولی به هر کس بگویند اطمینان چیست؟ بلد نیست. می گویند اطمینان آن گمان خیلی خیلی زیاد است یک ذره مانده به یقین. خیال می کنند که متر است که یک سانت قبلش نگه بداریم. مثلاً اطمینان ظن چند در صد است؟ نود در صد یا نود و پنج درصد است؟ ضمن این که اصلاً چطور تشخیص دهیم گمان ما نود درصد است یا نود و پنج درصد. یوئید هم همینطور است. فرقی با یدل چیست؟ اگر مثلاً کسی می گفت نه دلیلی داریم که لفظ امر دال بر وجوب است نه مؤیدی. اگر کسی این آیه را ذکر می کرد، این شخص همین اشکالات را می کرد.

میزان کلمه یوئید چیست؟

هذا کله در مؤید اول.